



محمدجعفر محجوب: داستانهای کهن ایرانی

(زن خیابانکار)

(کتاب هفته، شماره 29، 9 اردیبهشت 1341)



کتاب هفته

ترتیب: دکتر محسن مستزیدی
 شورای نویسندگان
 نشر: سازمان چاپ و انتشارات کیهان

شماره های ۶۱
 شماره های ۶۱

۲۹

پنشنیه
 ۹ اردیبهشت ۱۳۴۱

جایبازی و امور شهرستانها تا
 دفتر روابط عمومی و ابوتعمان و توزیع
 ۲۳۸۸۵ و فرعی ۷
 روزهای بکشتیه منتشر میشود

جای اداره:
 تهران - خیابان فردوسی - کوچه برلی - ساختمان علافیند

در این شماره:	
داستانها	
جف سیاهه	نوشته تئودور نوازید - ترجمه پرویز داریوش
آن زن	نوشته ایرج فریب
لباس شونی چینی	نوشته کارکول - ترجمه عبدالله بول
چانور	نوشته امیره دورشو - ترجمه دکتر مجید مروسس
یوی موم	نوشته نارمانی کتراد - ترجمه مسعود رضوی
اسیر	نوشته پیراندلاو - ترجمه س - بهارلو
شاهین ساه	نوشته دانشل مانت - ترجمه خسرو
دانش و زندگی	
یونسفر و اسرار آن	نوشته جسدف - ترجمه صمد خیرخواه
درباره اب چه می دانیم؟	ترجمه مهینس ابوالقهر
اتم و انفجار اتمی	ترجمه مهینس کاظم انصاری
صلای انسان	ترجمه صمد خیرخواه
تاریخ	
از مسکو تا استالینگراد	نوشته ویلیام شاریر - ترجمه کاوه دهگان
داستان انسان	نوشته پرویز داریوش
اقتصاد و انسان	نوشته دکتر فیدالرحیم احمدی
علوم اجتماعی	چوانان در جامعه جدید نوشته دکتر شایور راسخ
داستانهای کهن ایرانی	زن خیابانکار دکتر محسن مستزیدی
ادبیات و هنر	الیوم نویسندگان معاصر جهان - سن آگرویری ترجمه ایرج فریب
فرهنگ ادبیات جهان	نوشته وینشیم عمارین بوراحمر
کتاب شعر	سپهبدی ... محمد زهری ناحه و فنی - آندده
کتاب کوچه	فولکلور نامگذاری بار ناوباش
در جهان اندیشه و هنر	دنیای دکتر کامو ... مترجم: ژرژ لاکور نوشته فلیم مارکوبولو در ایران
سرگرمی ها	شطرنج نامگذاری رضا جهانان
سنت	۲۰۸
تاریخ	۲۰۹
جواب نسیس	۲۱۲
جدول و جواب آن	۲۱۵
بها: ۲۰ ریال	



محمد جعفر محجوب

مقدمه

بهار دانش یکی از مجموعه داستانهایی است که پس از تالیف و انتشار به منتهای شهرت و محبوبیت رسید. این کتاب اصلاً از زبان سنسکریت به فارسی ترجمه شده و در قرن یازدهم هجری قمری در هندوستان صورت تحریر یافته است. تحریر فارسی این کتاب بدست یکی از معروفترین منشیان و دبیران آن روزگار شیخ عنایت‌الله کنبو (متوفی به سال ۱۰۸۲ ه. ق. در دهلی) صورت گرفته است. این کتاب را جوانی برهمن از سنسکریت ترجمه کرده و مضامین آن را به عنایت‌الله باز می‌گفته و وی آنرا می‌نوشته است.

طرز نگارش کتاب همانند دیگر داستانهای هندی و برهمن شیوه است. یعنی يك حکایت اصلی در آغاز کتاب مطرح می‌شود و سپس در طی آن حکایتهای فرعی و عرضی فراوان دیگر به مناسبتهای مختلف آغاز می‌شود و پایان می‌یابد. مشهورترین نمونه این سبک داستانسرایی کلیله و دمنه و هزار و یکشب است که هر دو دارای اصل هندیست. علاوه بر آن، سندبادنامه، چهل طوطی، همین کتاب بهار دانش، مفرح القلوب و کتابهای دیگر نیز بر همین سیاق تالیف شده است. البته بعدها در ایران نیز این روش مورد تقلید قرار گرفت و کتبی نظیر مرزبان و مشنوی شریف مولانا جلال‌الدین به همین شیوه تالیف شد.

داستان اصلی بهار دانش، قصه دلدادگی و معاشقه دو شاهزاده موسوم به جهاندار سلطان و بهره وربانو است. اما اگر این قصه اصلی را بخواهیم از آنچه به صورت حشوها و زواید و قصه‌های فرعی در داخل آن آمده است جدا کنیم شاید حجم آن به يك صدم حجم فعلی بهار دانش

تقلیل یابد .

چون جهاندار سلطان گرفتار عشق بهره وربانو می‌شود پدر شاهزاده جمعی خردمندان را نزد او می‌آورد تا با گفتن داستانهایی در باب بیوفایی زنان و پای بند نبودن آنان به ایمان مهر و وفای خویش شاهزاده را از معشوق جانی خویش سردکننده و البته این تدبیر موثر نمی‌افتد و ماجرای که آغاز شده است به رسیدن عاشق و معشوق به وصال یکدیگر پایان می‌یابد . ازین روی زمینه اصلی بهار دانش براساس داستان زدن از بیوفایی نکو رویان بنا شده است . البته حکایت های دیگر ، در موضوعات گوناگون نیز می‌توان در آن یافت ؛ اما این موضوع بر دیگر موضوعها غالب است .

بهار دانش کتابی به تمام معنی هندی است . در آن خواننده با گرمی آب و هوای هندوستان ، کفچه ماران وحشتناک و زهر آگین ، افکاری که از حلول و تناسخ و مسخ روح آدمی و در آمدن آن به صورت جانوران دیگر مایه می‌گیرد ، ریاضت و انقطاع از خلق و گوشه گیری ، سحر و جادو و شعبده روبر می‌شود دنیایی عجیب را در برابر دیدگان خود می‌بیند که همه چیز آن برایش تازه دارد .

در میان کتابهای فارسی (خاصه کتابهای داستان و افسانه و حکمت و موعظه) که در هندوستان تالیف شده است ، گذشته از عیار دانش (تحریر ساده بی از کلیله و دمنه به انشاء ابوالفضل بن مبارک) شاید هیچ کتابی به اندازه بهار دانش مورد توجه و تقلید واقع نشده باشد . این کتاب دفعات متعدد در هندوستان چاپ سنگی شده و سخت مطلوب و مرغوب طبع مردم افتاده است . علاوه بر آن نسخه های متعدد بسیار نفیس و گرانبها از آن در کتابخانه های دنیا وجود دارد .

در دوره قاجار ، هنگامی که نخستین چاپهای بهار دانش به ایران رسید ، فوق العاده مورد توجه منشیان و دبیران دستگاه سلطنت قاجار قرار گرفت تا بدان حد که اغلب ایشان به جای گلستان ، این کتاب را برای ورزیده شدن در انشاء و نامه نگاری در مطالعه دائمی می‌گرفتند .

نثر بهار دانش کمی تاریک و دارای عبارت پردازیها و تکلفهای منشیانه و لغات عربی نامانوس و غریب است و بر رویهم امروز برای ما ناهموار و قلمبه و بی روح به نظر می‌آید و حقا باید از ذوق و سلیقه کسانی که گلستان سعدی و سیاستنامه و چهار مقاله و بیهقی و قابوسنامه و اسرار التوحید را از دست می‌نهند و برای نیکو نوشتن نثر فارسی بدین کتاب روی می‌آوردند اظهار شگفتی کرد !

با اینهمه داستانهای بهار دانش به قدری جالب توجه و دلنشین است که خواننده بی هیچ زدگی و ملال خاطر ، تکلف در انشاء آنرا به شیرینی حکایت و دلکشی داستان می‌بخشد و کتاب را از دست نمی‌نهد . حکایتی که ذیلا نقل میشود .

یکی از همان داستانهاست که خیراندیشان برای منصرف ساختن جهاندار سلطان از عشق و عاشقی برای وی گفته‌اند؛ و در آن افکار هندی و خیالیهای مالیخولیا مانند تغییر صورت و مبدل شدن انسان به حیوان و طی الارض و نظایر آن فراوان دیده می‌شود.

بعضی قسمتهای کوچک این داستان مختصر شباهتی با بعضی حکایتهای هزار و یکشب (مانند حکایت بازرگان و عقربت که تا شب چهارم نقل شده و داستان دومین گدای یک چشم (در حکایت جمال) که در شبهای چهاردهم و پانزدهم نقل شده است دارد. چه در آن دو حکایت نیز افسانه تبدیل انسان به صورت جانوران به جادویی، و نیز جدال و مبارزه دو زن جادو که به صورت های گوناگون در آمده با یکدیگر نزاع می‌کردند طرح شده است. اما اصل حکایت برای خوانندگان فارسی زبان تازه‌گی دارد.

در نقل این قصه، عبارتهای زاید حذف شده و بعضی لغتها که به زحمت خواندن و دیدن معنی آن نمی‌ارزید برداشته شده و به جای آن لغت یا ترکیبی ساده تر و مانوس تر گذاشته شده است بی‌آنکه در انشای اصلی کتاب تغییری اساسی داده شده باشد. ازین کتاب دلپذیر که روزگاری در ایران نیز نام و آوازه فراوان داشت؛ و در بین فارسی زبانان هندوستان هنوز نیز خواستاران و دوستداران فراوان دارد، داستانهای دیگری نیز نقل خواهیم کرد.

زن خیانشکار

یکی از ندمای خیراندیش بلیل معنی‌نوای زبان را بر گلبن این داستان ندرت بیان بدین عنوان مترجم ساخت که در ولایت فسحت (۱) آباد بنگاله فرمانروایی بود در کمال توخاستگی و برنایی؛ صیاحت (۲) صورت را با ملاحظه معنی آمیخته و فصاحت نطق را با بلاغت طبع امتزاج بخشیده از لطفش در دل دوستان مهری و از تهرش در سینه دشمنان ربیبی (۳)

بتی چهارده ساله که رخس چون ماه دوهفته بر آسمان نکویی می‌تافت بر بستر تزویج آورده و هم بستری او را ثمره زندگانی شمرده، همواره به تزویج قوانین محبت می‌کوشید و از میخانه مؤانستش (۴) باده نشاط می‌پیمود، و از غلیان (۵) مستی شوق بر هر تار زلف کافرکیش آن بت جادو نگاه، دل را قربان می‌نمود.

۱ - وسعت و پهناوری ۲ - زیبایی ۳ - ترس و هراس

۴ - دل بستگی ۵ - جوشش

زن گستاخ منش از بس غرور حسن (۱) ، پیوسته به ناز صحبت می‌داشت و به کرشمه های مهرانگیز او را مرهون منت می‌ساخت و از روی عیاری (۲) رفعت شأن عصمت خود را فراموده فریبهای سترگ در کار آن بزرگ می‌کرد .

روزی آن منعم (۳) در حریم عشرت خود نشسته تماشای تصاویر غریبه که به دستیاری بنان (۴) ، اوستادان مانی قلم حسن نگارش پذیرفته بود می‌کرد ؛ و آن بت دوفنون جادو فن نیز هم جلیس (۵) بود . اتفاقاً صورت جوانی زیبارو در آنمیان برآمد . زن که پیکر وجودش در کارنامه تکوین به نیرنگ و تزویر رنگ صورت گرفته ؛ و ترکیبش از معجون هندسه (۶) و خمیر دمدمه (۷) مرتب گشته ، فی الحال نقاب بر روی انداخت . ملک ازین معنی قرین حیرت شده گفت که در این دولتسرا که وجود غیری موجود نیست و ذات نا محرمی متصور نه ، بر رخ نقاب انداختن از بهر چیست ؟!

آن کیاد (۸) گفت : ای عزیز مصر محبت ، مرا از شبیه این مرد نا محرم که چشم شوخی پنداری در نگاه است شرم آمد ، و حیا دامن دل بگرفت ! ناچار رخ بپوشیدم و نخواستم که پیکر مرد بیگانه در پیش چشم جلوه گری نماید !

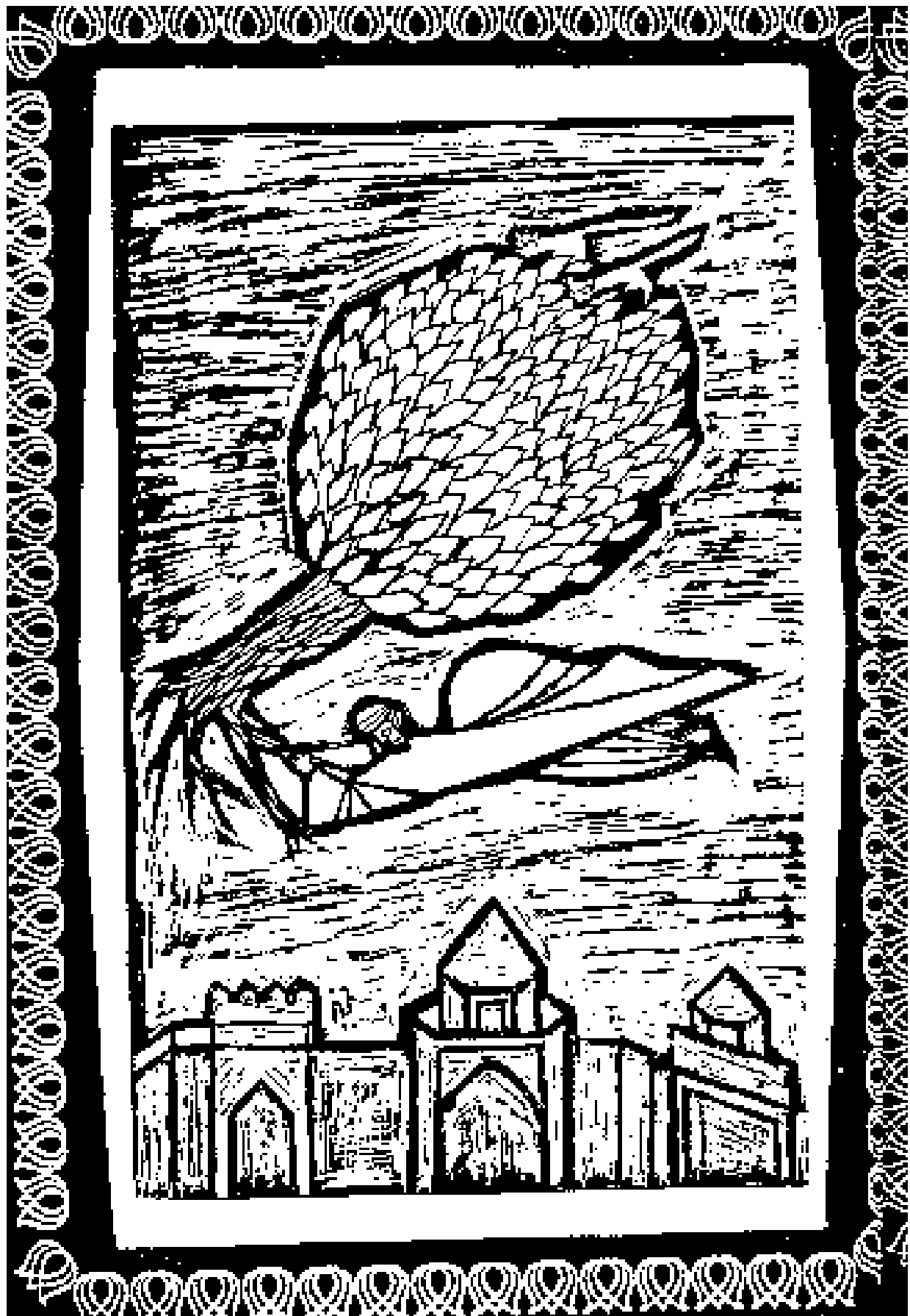
ملک از ملاحظه پارسایی و عصمت زن به اقصی غایب (۹) محظوظ شد و مو به مو گرد پاکدامنی او گردید ، و اعتقادش در حق طهارت او از یکی صد گشت .

چون مدتی برین بگذشت ، ملک شبی به عادت مهوود بر چاربالش (۱۰) استراحت آرمیده بود ، و غنوده مانند (۱۱) چشم برهم نهاده و آن نازنین برگوشه بساط نشسته ؛ به يك ناگاه گربه پی رنگین از در درآمد در جوار بساط دوسه غلتک زده به هیأت زنی جوان سپزه و ملیح برخاست .

خاتون عصمت پیشه به شرف - تمام او را معانقه کرده (۱۲) اعزاز و اکرام فرموده و در پهلوی خود جا داد ؛ و ملک رامست باده نوم (۱۳) پنداشته بی محابا سرکلاره (۱۴) سخن واکرد و از سبب قدم رنجه کردن باز پرسید .

او به قاعده رسولان پیام گزارای سرکرده گفت که خواهر تو بعد از اظهار مراتب شوق و آرزومندی التماس کرده که امشب خواهرزاده تو از حجله دوشیزگی برآمده به خیر و سعادت بر تخت

- ۱ - از بسیاری غرور حسن ۲ - حيله گزری و مکر ۳ - توانگر و خداوند نعمت ۴ - انگشت ۵ - هم نشینی ۶ - هندسه در اینجا به معنی مکر و حيله است ۷ - مکر و فسون
- ۸ - حيله گر و فسون ساز ۹ - بی اندازه ۱۰ - مسند که پادشاهان و بزرگان بر آن نشینند و آن ظاهرا چنان بوده است که سه بالش در پشت و یمین و یسار و یکی در زیر گذراند .
- ۱۱ - مانند به خواب رفتگان ۱۲ - در برگرفتن و بوسیدن
- ۱۳ - خواب ۱۴ - کلاف ، کلافه



عروسی جلوه خواهد یافت ؛ اگرچه سایر موادشادمانی سرانجام یافته و مجلس اقبال به کمال میمنت و نشاط انعقاد پذیرفته ، اما بی وجود گرمای تو نوری ندارد و سایر خواتین (۱) مشتاق لقای فرخنده‌ات بوده انتظار مقدم شریف می‌برند .

باده و مطرب و گل جمله مهبیاست ولی

عیش بی یار مهیا نشود ، یار کجاست !

اگر از روی عاطفت قدیمی و شفقت دیرین بدین نوازش مرهون منت سازی می‌شاید و به نور قدوم بهجت لزوم شبستان آرزوی مشتاقان را متور گردانی گنجایش دارد ؛ و نیز جوانی که دل بانوی جهان‌درگرو محبت اوست و درباب رأم کردن آن آهوی مرغزار الفت و آشنایی پیش از این ایمایی (۲) رفته بود امشب به‌دام افتاده و باده مروق (۳) گلگون که گلگونه (۴) بخش روی نشاط است و در بلبله (۵) آرزومند صغیر قلقل (۶) چون بلبل برشاخ مینا نشسته .
پری مثال ، (۷) انگشت قبول بر دیده نهاده بغایت شکفتگی و انبساط نمود و گفت :

هرگاه شبی که با هزاران دعاهای سحری می‌خواستم میسر آمد و صبح دولت بیدار ، از آفت آرزو دمیده ، و چمن امیددوستان باهتر از (۸) نسیم مراد طراوت ، (۹) پذیرفته ، نرگس‌وار اگر به پای چشم شتابم رواست ، معهداً ادراک سعادت صحبت (۱۰) آن جوان رعنا شمایل که دل اسیر زلف مسلسل (۱۱) اوست و متاع صبر تاراج کرده کرشمه‌های جادوانه او ، باعث فرید نشاط است . چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دوکار !

بدین فرخی و مبارکی شبی را خدای تعالی بادامن هیچ‌روزی مربوط نگردانیده ! ... چون از ممر خواب ملک‌خاطر فرین جمعیت گردد به مددکاری بخت بیدار ، در طرقة‌العین خود را بدان انجمن فردوس نگار فائز گردانم . این بگفت و رسول را مرخص ساخت .
چون آنمکان که این‌زن اراده رفتن آنجا به دل مصمم گردانید از منزل ملك سه‌صدگروه (۱۲) بعد مسافت داشت ملك از این‌معنی غریق‌لجه (۱۳) حیرت گشت و تقدعوش از دست داد ؛ که دیوپری‌نما اینهمه راه دراز که مافوق طاق‌ات انسانی است به یک شبگیر چسان قطع خواهد نمود و باز چگونه مراجعت کند ؟! وبالغرض اگر بر گلگون (۱۴)

- ۱ - خاتونان ، زنان ۲ - ایما : اشاره ۳ - شراب صاف
- ۴ - سرخاب ، غازه ، سرخیی که زنان بر رخسار مانند ۵ - بلبله بر وزن غفله ، کوزه و صراحی لوله‌دار
- ۶ - صدای ریزش مایعاتی مانند آب و شراب از لوله‌های باریک و تنگ ۷ - پری‌وش ، پری‌مانند ۸ - وزیدن ۹ - تازگی و شادابی
- ۱۰ - دوستی و رفاقت ۱۱ - زنجیرگون
- ۱۲ - گروه به‌ضم اول (بروزن گروه) ثلث یک فرسخ است . بنا بر این سیصد گروه معادل صد فرسنگ می‌شود . ۱۳ - دریا ۱۴ - گلگون : اسب‌سرخ‌رنگ . در اینجا بادصبا به اسب‌گلگون تشبیه است .

صبا سواری نماید هم از حیز (۱) قوه به پیشگاه فعل رسیدن تعقل
نتوان کرد! به هر تقدیر، برای استطلاع (۲) این مطلب بدیع و
استکشاف چنین راز شگرف قدم توجه سپرده از روی مصلحت چشم
پوشید و دست و پا از حرکت باز داشته غنوده مانند نفس تند زدن
آغاز کرد.

زن که دیو از ریوش (۳) صدساله راه بگیرد، فی الحال خود
را بلیاس ملوکانه و حلال (۴) شاهانه بیاراست و هرچه تمامتر به زیب
و زینت پرداخت؛ وزن و وزیر را طلب داشته هر دو بانفاق بر بساط
فلکی زده به صورت گربه‌های رنگین متمثل گشتند، و چست از خانه برآمده
بیرون آمدند و راه بیرون شهر سر کردند.

ملك نیز فی القور از بستر برخاسته به دنبال گربه‌ها روان
شد. برکنار شهر درختی بود در کمال بزرگی و رفعت، چتر عظیم زده
شاخهایش سر به اوج سپهر سوده؛ هر دو گربه بالای آن برآمدند.
ملك نیز به تنه آن درخت عالی چسبیده پاها را بر ریشه بیخش قائم
کرد. به یکبار آن درخت به جنبش درآمد و از جای خود انتقاع (۵)
گزیده متوجه آن دیار گشت و در طرفه العین (۶) قیام ورزیده و
حرکت ساکن ماند.

چون آواز کوس و کرنا و دهل و سرنا به گوش ملك رسید،
دانست که بزم و مجلس نشاط درین شهر صورت انعقاد دارد.

فی الحال تنه درخت رها کرده دورتر بایستاد و هر دو گربه از
بالای درخت فرود آمده متوجه آبادی شدند. ملك نیز از دنبال
روان شد، تا آنکه به بارگاهی فرارسیدند که از ضمیمه و شریف آن دیار
در آنجا جمع بودند و خلایق در غایت انبوه اجتماع داشتند.

گربه‌ها اندرون حرمسرا درآمدند و ملك در انجمن مردان به
گوشه بساط جای گرفته از رهگذر غربت و عدم معرفت (۷) خاموش
بنشست. چون مجمع عالی بود و از هر جنس مردم فراهم آمده، احدی
متوجه حال او نشد. ملك اگرچه در مجلس نشسته بود اما نظر بر راه
گربه‌ها داشت؛ نشاید که بدر روند و او در ملك بیگانه سرگردان یابد (۸)
غربت ماند و از سبب عدم زاد راه و راحله (۹)؛ و دلیل دیگر به
ولایت خود نرسد.

چون نصفی از شب بگذشت مردی حمایل گل در خوان مرصع
نهاده به مجلس درآمد و در آن دیار قاعده مستمره چنان بود که
نخست در گردن داماد حمایل گل می‌انداختند. بعد از آن اندرون
حرمسرا برده و مراسم شگون به تقدیم می‌رسانیدند. اتفاقا داماد
زشت طلعت و نازیبا چهره بود و چون متکفل مهم حمایل این چنین دیو

۱- مکان ۲- طلب آگاهی کردن

۳- ریو: مکر و فریب و نیرنگ ۴- زیورها ۵- کنده شدن

۶- چشم برهم زدن ۷- به علت غریبی و ناآشنایی و ناشناسی

۸- بیابان ۹- زاد و راحله: توشه راه و برگشت سفر

چهره را در مجمع حوران بردن و به آنچنان پری شمایل بر تخت دولت هم جلوس ساختن مناسب ندید ، در صدد آن شد که جوانی نیکوروی زیبا منظر را از اهل انجمن انتخاب کرده بالفعل حمایل در گردنش اندازد و در مجلس حوران فردوس برده قوانین شگون و قواعد رسوم مودی گرداند(۱) و پس از امضاء (۲) سایر مراسم مستمره ، آن دولت بیدار (۳) هرکه را از روز ازل نصیبه آمد بدو فائز خواهد شد .

قضا را حسن ظاهر و جمال صورت جوان غریب که به طفیل گریه‌ها وارد شده بود در نظرش جا کرد و بی‌تامل حمایل به گردنش انداخته دستش یگرفت تا بر خیزد !

جوان غریب که از بیم گریه‌ها چون موش می‌لرزید ، حمایل گل را ازدهای خونخوار انگاشته سخت به عجز درماند و در ورطه حیرت فرورفت . از آنجا که مجال ابا (۴) نداشت ناچار گردن به حکم قضا تسلیم کرده آماده مرگ ناگهان شد ، و از انجمن با امن برخاسته در کام نهنگ گام سپرد ؛ یعنی اندرون مشکوی (۵) خسروی رفت ؛ جهانی دید از حور و پری جمع آمده و به هر طرف چمن چمن نسرين و نسترن حسن و گل وریحان جمال جلوه‌گر شده و کرشمه و ناز چون برگ‌گل در بهار بر روی بساط ریخته .

القصة ، جوان را بر صدر عزت نشانند و بر قاعده اهل هندوستان جنت نشان عقد (۶) لَوْنُو لالا چون سلك ثریا (۷) بر ساعدش بستند ، و سایر حوران پری شمال بسان انجم (۸) گرد ماه حلقه بستند و مراسم شگون و مراتب رسوم به مقتضای رسم و آیین قبایل خود به جای آوردند .

ملك نیز از نیرنگهای سپهر در ورطه حیرت فرورفته به کمال سکون بنشست و پنهانی بر جمال خرد فریب آن رخته گران ننگ و ناموس نگاه میکرد و بر مصور بی‌ریو و رنگ (۹) که از مشت خاک و قطره آب چنین بوالعجب پیکران را بر صفيحه هستی چهره‌گشایی کرده ثنا می‌گفت ؛ و در اثنای این حال نظرش بر خاتون خود افتاد که در گوشه بساط به اتفاق زن وزیر و چندی دیگر گل رویان ، ساغر ریحیق مروق (۱۰) نوش می‌کرد و در سرخوشی می‌وجوش باده نشاط ، شاهد خود را در آغوش می‌کشید و از لعل نوشین خود زلال زندگانی بخش به کامش می‌ریخت .

مقارن اینحال زن از آنجا برخاسته نزدیکتر آمد و بر روی

- ۱ - به جای آورد ۲ - گذرانیدن ، انجام دادن ۳ - کنایه از عروسی است
- ۴ - امتناع کردن ، زیربار نرفتن ۵ - اتاق ، حجره ، شبستان
- ۶ - گردن‌بند ۷ - ثریا : ستاره پروین ، هفت برادران
- ۸ - ستارگان
- ۹ - فریب و نیرنگ . در اینجا «مصور بی‌ریو و رنگ» کنایه از ذات خداوند است . ۱۰ - ریحیق مروق : شراب صافی

ملك نگاه کرده بازن وزیر گفت :
ایزد بی چون صفحه روی این جوان باچهره ملك ما بدان رنگ
مشابه ساخته که پنداری همان است !

اما به سبب غلیان مستی شراب به یقین نشناخت و بعد
مسافت دیار خویش نیز ذریعه (۱) ظن و واسطه شبهه گردیده بر همین
قدر اکتفا نموده باز نزد یار تازه که عزیز مصر دلش بود شتافت.
ملك از استماع این نغمات ، باهمه مردی و مردانگی نزدیک
بود که از بیم زن قالب تهی کند !

به هر تقدیر ، از اندرون حرمسرا مرخص گشته به جمع
مردان شتافت و به مراتب شکرو سپاس حافظ حقیقی پرداخت ؛ و
با خود عهد مصمم ساخت که اگر ازین تهلکه باز به مسکن خود به سلامت
رسد بی تعلل و تأمل زن خود را بازن وزیر از برج فلك فرسای قلعه
به تحت الثری (۲) اندازد و به درکات اسفل السافلین واصل گرداند .
چون هنگام صبح نخستین قریب شد ، هردو گریه از اندرون
حرمسرا بیرون آمده به تیزگامی گریختند .

ملك نیز افتان و خیزان از دنبسال روان شد و به دستور
نخست به وسیله همان درخت به کنار شهر خود رسید و به سرعت
هرچه تمامتر خود را به خانه رسانیده پیش از رسیدن گریه سگ
سرشت بر بستر بنمود ، وزن به خانه آمده بر کنار بستر نشست .
چون تباشیر (۳) صبح انتشار یافت و گل سحر از شاخه افق
دمیدن آغاز کرد ، زن بدسرانجام به مهم (۴) خانه اشتغال ورزید .
ملك را چون کسل شب بیداری و تعب چشم انتظار در
راه گریه ها کوفته ساخته بود خوابش بر بود و از روی عدم رعایت
حزم (۵) و احتیاط که لازمه اولوالالباب (۶) است عقد گوهری همچنان
بر ساعد ماند !

چون چشمش از خواب باز شد به سبب نسیان (۷) که خصم
انسان است به اخفای (۸) آن نتوانست پرداخت . ناگاه نظر زن بر آن
افتاد ! ظن شب به یقین مبدل شد ، و بودن او در آن مجلس بی غائله
ریب (۹) به ظهور پیوست و این معنی بر مذاقش ناگوار آمد و از اینکه
بخیه از روی کارش بر افتاد هم مضطرب گشت ؛ از ملك پرسید : این
عقد گوهری بر ساعد چیست؟ مگر پنهانی از من بر تخت دامادی جلوه
یافته بی ؟! ملك خام کار قدم از مسلك (۱۰) مصلحت بر کنار نهاده به
یکبار چهره از غضب بر افروخت و گفت :

اکنون غم خویش خور و آماده سفر جهنم بوده دمبدم منتظر

- ۱ - وسیله وسبب ۲ - زیر خاک
- ۳ - تباشیر ماده بی است بسیار سفید رنگ و ازین روی صبح را
در روشنی بدان مانند کنند . ۴ - مهمات ، کارها ۵ - دوران دیشی
- ۶ - خردمندان ۷ - فراموشی ۸ - پنهان کردن
- ۹ - شک و تردید ۱۰ - راه

سزای اعمال خودباش!

زن سیه‌نامه (۱) چون این قسم نغمه‌ها را گوش کرد به‌مهم خود متامل گشت (۲) وتعلل (۳) در این باب واسطه هلاک خود دانسته قدم جرات بر بساط سبقت نهاده بر سنگریزه‌ی افسونی دمید و به چابکی بر صورت ملک زد! ملک به مجرد این عمل از لباس انسانی معری (۴) گشته به صورت طاووسی زرین‌بال درآمد و به کردار دون طینتان منقار بر زمین زدن آغاز نهاد!

چون متعهدان مشاغل دولت دوسه روز به شرف بار (۵) مشرف نشدند به وسیله میانجیان محرم معروض داشتند که باعث بار عام نفرمودن، و بندگان را از دولت اسلام محروم داشتن، جز عیش و نشاط امری دیگر مباد! اکثر امور ملکی ازین رهگذر در عهده تمویق (۶) است و از باب حوایج منتظر؛ اگر ساعتی به نور لغای همایون شب آرزوی فدویان منور گردانند (۷) همانا از مصلحت خارج نخواهد بود؛ بانوی وخیم عاقبت (۸) از زبان ملک در جواب حکم فرستاد که چون قدری تکسر (۹) به وجود مبارک طاری (۱۰) گشته بالفعل صداع (۱۱) بار دادن و به مهمات پرداختن، دماغ بر نمی‌تابد (۱۲) باید که بدما پرداخته از درگاه شفا بخت حقیقی صحت ذات سامی (۱۳) مسألت نمایند!

سایر دولتخواهان و خیراندیشان از استماع این مقدم قرین غم و ملال گشته مراجعت نمودند؛ اما وزیر که به‌زیور وفا و اخلاص آراسته بود و لوحه دل را به نقوش خیرسنگالی (۱۴) مزین داشت بیشتر اندوهگین شد، و بسکه آشنای مزاج ملک بود از روی دانش کامل دریافت که ملک از حلیه (۱۵) خرد معری گشته بابه بلای مبتلا آمده که عنان اختیار در قبضه اقتدارش نمانده در اصلاح کار خود مجال ندارد!

به هر کیفیت وزیر صائب تدبیر به خانه آمده از روی مصلحت زن خود را بسیار ستوده و به تملق و لایه‌گری پیش آمده به سخنان چرب و شیرین فریب درکارش کرده بر این آورد که تابه حرمسرای سلطانی درآمد از حال ملک کمابسی (۱۶) آگاهی یافته بی‌کم و کاست وزیر را خبر دهد.

زن فی‌الحال به مشکوی خسروی شتافته به سبب محرمیت که در خدمت بانوی ملک داشت، بی‌تعب انتظار بر اسرار آگاه

- ۱ - گناهکار
- ۲ - درکار خودتامل کرد
- ۳ - سستی و سهل‌انگاری
- ۴ - برهنه
- ۵ - اجازه، شرفیابی
- ۶ - عقب‌افتادن، معطل ماندن
- ۷ - آرزوی فدویان را برآوردند
- ۸ - بدسرانجام
- ۹ - شکستگی، کسالت
- ۱۰ - عارض
- ۱۱ - سردرد و دردسر
- ۱۲ - برتافتن و برتابیدن: تحمل کردن، طاقت داشتن
- ۱۳ - سامی: بلند و عالی
- ۱۴ - خیراندیشی
- ۱۵ - زیب و زیور
- ۱۶ - چنانکه باید و شایسته

شده به خانه آمد و وزیر را بر کیفیت ماجری وقوف داد.
وزیر ازین معنی بغایت اندوهگین و متفکر شده باخود گفت
که بندگان عقیدت سرشت را باید که به هنگام صعوبت (۱) و احیان (۲)
شاید در خدمت ولی نعمت خود جانفشانی نمایند.

من که پرورده نعمت این خاندانم ، اگر چنین وقت شرایط
بندگی و لوازم عبودیت (۳) به تقدیم نرسانم ، و ملک را از این بلیه
جانکاه و نرهانم ، سوابق حقوق نعمت و تربیت را چگونه از ذمه
خود ادا کرده باشم !!

پس کمرهمت چست بر میان جان بسته به پای سعی شتابان
شد و به رهنمونی عقل مصلحت آموز ، طاووسی به هم رسانیده به در
دولتسرای ملک رفعت ؛ و معروض داشت که در این ایام که اعدای این
دولت به تکرار بدنی مبتلاند شنیده ام که طاووسی وسیله شغل (۴)
خاطر ملک است .

چون بالفعل این گرم رو بادیه فدویت (۵) از ادراک سعادت
دیدار همایون محروم است و از حضور پر نور مهجور ، می خواهد که
پای آن طاووس که در این وقت ذریعه نشاط طبع والا است بیوسد ؛
و اگر يك لحظه بیرون بفرستند سرافتخار این خاکسار باسان خواهد
رسید !

زن ملک پاس عزت و قرب وزیر داشته به مقتضای مصلحت
خام ، بی حفظ مراتب حزم و احتیاط ، طاووس را که فی الحقیقه ملک
خود بود نزد وزیر فرستاد !

وزیر این معنی را قوی عظیم (۶) دانسته همان سامت طاووس
خود را اندرون فرستاد و آن طاووس را به خانه خود آورد و به زن
گفت :

ای دل و جانم فدای عشوه تمکینت ! و ملک و مالم قربان سخنان
شیرینت ! از آنجا که بختم در صدد کارسازی است ، ملک تنها به دست
آمده ، یعنی این طاووس را به لطایف الحیل از حرمسرای سلطانی
آورده ام ؛ اگر ترا وقوفی باشد مسیحاوار دم همت برگمار و ملک را
که پیکر عنصری تبدیل پذیرفته ، باز به حالت اصلی بیار ، تا بر طبق
تمنای خود منشور دولت از او بستانم و در ملک و مال سهیم بوده نصیبی
از ولایت به حیظه تصرف خود در آورم ؛ و بعد از این از پایه وزارت
پای عزت فراتر نهاده بر خود کوس شاهی زنم ، و تاج شهریاری بر سر
نهم ، و تواز جمله خواتین (۷) ممتبره روزگار شوی !

زن را اگر چه حرص افرونی مال و دستگاه نعمت و جاه از جا
برد ، و سررشته عقل از دست رفت ؛ اما از آنجا که به بانوی ملک

۱ - دشواری - ۲ - مواقع

۳ - بندگی - ۴ - مشغول کردن - ۵ - یعنی کسی که در بیابان

فداکاری بسرعت و گرمی راه میرود

۶ - پیروزی و بهره مندی بزرگ - ۷ - خاتونان

مصاحب و همراز بود ، خواست که حقوق دوستی آنها از دست ندهد .

به شوهر گفت :

به شرطی متکفل این مهم می‌شوم که پس از حصول مدعاملك را باز خلعت طاووسی پوشانیده در خدمت حضرت ملکه ببرم !
وزیر این شرط رامسلم داشته به حسب ظاهر متابعت فرمان زن برخود لازم گرفت و برآن داشت که ملك را از بلیه تماشخ (۱) نجات داده برصدر مامن بنشانند .

وزیر به مجرد اینکه ملك از آن بلیه خلاص یافت به سرعت هرچه تمامتر به شمشیر آبدار سر از تن ناپاکش جدا ساخته برخاک انداخت .

ملك بر مثال شخصی که از میان محوطه بیهوشی برفرازساحت افافت (۲) رسد چشم گشاده به هر طرف نگریست ، وحیرت ناک از وزیر پرسید که نزول من در منزل تو از چه راهست وزن تو بدین حال منکر به چه روست ؟

وزیر صائب تدبیر از آغاز تا انجام بر کیفیت حال اطلاع داد .
ملك بر جان فشانی و وفاداری او آفرینها گفته مصلحت کار خود استفسار نمود .
وزیر گفت :

ای ملك ! صلاح کار در آن است که پیشتر از آنکه بانوی جهان بر این حال آگاهی یابد خود را به مامنی رسانی ؛ و الا این مرتبه اگر خدای نخواستنه باز به جنگ او درآیی دیگر نجات ممکن نباشد و سر من نیز در سر اینکار شود !

ملك را رای وزیر و الاتدبیر بس مستحسن افتاد ؛ از آنجا با رفاقت وزیر شبگیر زده بر سبیل اخفا به شهر دیگر رفت و در اندک فرصت ولایت قلمرو خود رها کرده در شهری رحل اقامت افکند و کسوت قلندری بر خود راست کرده در گوشه خمول بنشست .

بعد از انقضای ایام معدوده فرمانفرمای آن شهر از و الا گهری و تاجداری ملك اطلاع یافته او را به مصاهرت (۳) گزید و دختر خود را در سلك ازدواجش کشید .

ملك اگرچه ازین امر استبعاد (۴) تمام داشت اما به مقتضای ارادت ازلی و مشیت لم یزلی این معنی صورت بست .

اتفاقا روزی ملك با خاتون لاحق (۵) در صحن خانه نشسته نرد می‌باخت ؛ ناگاه غلیوازی (۶) از هوا به سمت ملك چرخ زدن و فریاد کردن گرفت ؛ و معشوقه نو به یکبار بر آن غلیواز نظر کرده گفت :
- ای ملك هیچ می‌دانی این غلیواز کیست و از این چرخ

۱ - مسخ شدن ، از صورت انسان به صورت حیوان درآمدن

۲ - بهبود یافتن ۳ - دامادی - ۴ - دوری چستن

۵ - لاحق : بعدی (ضد سابق) ۶ - زغن ، موشگیر ، نوعی

مرغ شکاری است

زدن مطلبش چیست ؟

ملك گفت من غير از اين نمي دانم كه طابري دو هوا پرواز مي كند!
زن گفت : اين نه طابري است ، بلكه زن سابقه تو است كه
خود را در لباس طابري نهفته به قصد تو در اينجا رسيده ؛ اکنون تو
به هيچ وجه از چنگش نجات نتواني يافت الا به توجه من !
ملك از اين مقدمه غريب لجه حيرت گشته از بيم جان بلرزيد ،
وزير را طلبيده بدین سر آگاهی بخشید .

وزير گفت : ای ملك ! اصلا بيم وهراس را به خاطر راه مده ،
و به جهت مدافعت او توجهی از بانوی جهان بخواه !

زن گفت : ای وزير والاتبير به همه جهت سرانجام اين مهم
بر ذمه من واجب است ؛ زيرا كه او درصدد هلاك ملك است نخست
دشمن منست . حاليا من نيز به شكل غليوازی به پرواز آمده خود را
بدورسانم ، و باهم به متقار وچنگ درآويخته پيش ملك افكنم .

بايد كه در آن حين ملك چستی به كار برده كارش به ضرب چوب تمام
سازد . اما حاضر و ناظر باشد تا از روی سهو يرمن نزنند و واسطه
امتياز من ازو اختلاف لون پروبال خواهد بود ؛ يعنی اوسياه مطلق
است ومن سياه ابلق .

ملك اين معنی را از مفتنمات انگاشته (۱) چوبی بگرفت و
در كمينگاه مترصد بنشست تا آنكه خاتون به پرواز آمده با او درآويخت .
ملك از غایت شادی برجست ؛ از وزير پرسيد كه بر سياه مطلق زنم
يا برسياه ابلق ؟

وزير گفت : نشنیده یی كه سگ زردهم برادر شغال است ؟!
اگر از كام نهنك نجات يافتی به چنگ گرگ افتادی ! آندیشه صواب
آنست كه هر دورا بز و از شر اين طایفه كه خصم تر از گرگ و ماراند
به كلی مصون باش !

ملك به صوابديد وزير كامل تدبير ، هردو ناپاك را بسه
دارالبوار فرستاد و از آن بليات نجات یافته ديگر از صحبت نسوان
اجتناب گزيده در زاويه توكل وكنج قناعت بنشست و بقيه عمر به
طاعت ايزد متعال اشتغال ورزيده به ذويمه رياضت سمادت عقبی و
دولت معنوی به دست آورد .

۱ - غنيمت دانست